

تقدیم به طبقه کارگر و انقلاب

مارس ۲۰۰۹ **حتا اگر خواب باشد**

حتا اگر خواب باشد
می خواهمش!
و از تکرار شما می گذرم
حتا اگر
خواب باشد فردا!

و حتا می گذرم از...
برای آنکه انسان، شادی، و زیبایی را
بدست آورم.

از کانت می گذرم
از ر،
از ف،
می گذرم
من چیز نا تمام نمی خواهم

من انسان تمامم

حتا اگر خواب باشد

....
فردایم را!

مارس ۲۰۰۹ **تو چه فکر می کنی**

شب خیز برداشته بود
و صبح بخیر هیچ کس را تحویل نمی گرفت

شب خیز برداشته بود و
شب حالا سینه خیز می رود.

تو چه فکر می کنی
تو چه می گویی
آیا روز سحر خیز خواهد شد

آیا زندگی هنوز توپوتا خواهد شد (و چه حیف اگر دوباره این بشود!)

تا به حال که همه را اوپل، مرسدس.... و
زیر گرفته بود

آیا نفت، عربستان، ایران، اوپک....و
دنیا زیر و رو خواهد شد؟

آیا چیزی خواهد شد

چیزی که از آن ما باشد
و نفت را زیر و رو کند

هی "ما"
تا کی می خواهی بمانی در این برهوت
و مزد بگیری از دست دزد

ما هیچ چیزی از چیز کم نداریم
و تمام دنیا چیز است
و این چیز حاضر
چیز ماست
ما
ما
ما

.....
میز تاریخ مارس ۲۰۰۹

من حرفم را روی میز می گویم
اینجا تاریخ است
من حرفم را روی میز تاریخ می گویم

شما هم بیائید
شما که خدائید
و ما را پنهان کرده اید
در آنجا
آنجا که خانه کابوس شماست

این همه باروت را راستی برای کدام تکرار سفارش داده اید

هی هی
این همه باروت
چاره اینهمه ما را نخواهد کرد.

با این همه حساب
آیا شما حساب هم می دانید
یا این را نیز
ما بدستتان دهیم
"زندگی را"
که زنده می ماند.

مقوله مارس ۲۰۰۹

لرزیدن کار نیست
باید شاخ شد.

شعری می خواهم
که حرفش را بزند

مثل باران بهار
شدید باشد
اما به خودش چاقو نزنند
توان ایستادن داشته باشد
روی پا!

چشم هایی می خواهم
که کارشان بوئیدن راه باشد

تو فرجام اینهمه درختی
که اینهمه ماه می دهد
اما این آهی است که از نهادت بر می خیزد

تو آنهمه درختی
که چقدر خورشید کم آورده ای
و رو کرده ای به ماه
تا شب را برایت بگیراند.

تو آنهمه درختی
که شعر اینهمه درختی است
که باید پای حرفش نشست

البته به بخش
من مقوله ای نیستم
که لب تو را تر کنم
اینجا حرف را
پای رفتن می زند

ما در راه است
و این قیمتی نیست؟
زیبا نیست؟

این هم..... مارس ۲۰۰۹

با این همه روز
که مثل یک شب درخشان
همه چشمبندها را باز می کند
آدم چگونه می تواند
چگونه می تواند
چگونه
بخوابد

ای نابینایی خجول
تو دستت باز شده
از این روست که
پنهان شده ای
در خرابه ای که نامش را
"من چه بگویم"
گذاشته ای.

مرا می خواهی که بخوابانی

و خودت را خرابتر

چگونه از اینهمه جنوب
از اینهمه تاریخ
و اینهمه نازی آباد
که هی همیشه گسترده تر می شود
فرار می کنی

آینده به زیان تو
آباد خواهد شد.

از کودکی شنیده بودم:
این خط و
این هم.....